

بررسی انتقادی اشکالات داوکینز بر خداباوری

حمیدرضا شاکرین*

چکیده

داوکینز، زیست‌شناس فرگشتی معاصر و از پیشرانان الحاد جدید، ضمن ایمان عمیق به نظریه فرگشتی داروین و ارائه خوانشی الحادی از آن؛ بخشی از همت خود را مصروف ارائه اشکالات گوناگونی در برابر اعتقاد به وجود خدا کرده است. مسئله تحقیق پیش‌رو آن است که این اشکالات را بررسی کرده و به سنجش گذارد. در این بررسی به لحاظ گردآوری از روش کتابخانه‌ای، اسنادی سود جسته و به لحاظ مقام داوری از روش تحلیلی بهره خواهیم برد. دستاورد تحقیق نشان می‌دهد که داوکینز در همه این ایرادات بر خطا بوده، گرفتار مغالطات عدیده‌ای شده است و برخلاف پندار وی، باورداشت خدای متعالی بهترین تبیین خردپذیر جهان است.

واژگان کلیدی

خداباوری، خدای رخنه پوش، داوکینز، الحاد جدید، تبیین، تکامل.

*. دانشیار گروه علمی منطق فهم دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مدرس معارف اسلامی.
shakerinh@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۱

مقدمه

الحاد جدید^۱ یا معاصر (الحاد مدرن)^۲ رویکردی نو در خداناباوری است که بنیادهای آن به دو، سه قرن پیش برمی‌گردد؛ ولی برونداد آشکار آن در سال‌های آغازین قرن ۲۱ رخ نموده است؛ از جمله ویژگی‌های جریان یادشده که آن را از الحاد کلاسیک و سنتی متمایز می‌سازد، رویکرد اثباتی است، یعنی تلاش برای اثبات نبود خدا، خروج الحاد از موضع ندانم‌گویانه و در موضع ضعف و انفعال قرار دادن خداباوری. جنجالی‌ترین و فعال‌ترین چهره فعلی این جریان، ریچارد داوکینز^۳ است، او بر آن است، تا با استدلال‌هایی وجود خدا را ناممکن یا دارای میزان احتمالی ناچیز، تبیین‌ناپذیر و برون‌داد تکامل طبیعی انباشتی معرفی کند.

اهمیت بنیادین اعتقاد به خدا از یک‌سو و آثار پر سروصدایی که داوکینز در این زمینه منتشر کرده و کسان زیادی که تحت‌تاثیر قرار داده است، سبب ضرورت بازکاوی و تولید فرآورده‌های علمی مناسب و روزآمد در این مسئله می‌شود. گفتنی است در فضای مباحث الحاد جدید، چند رساله علمی به ثمر نشسته و مقالاتی منتشر شده است که نیازی به بازشماری آنها نیست؛ ولی در خصوص مسئله اثر پیش‌رو (بررسی و نقد ایرادات داوکینز بر خداباوری) تحقیق مستقلی یافت نگردیده و بنابر کاوش نویسنده در آثار زیر شماری از آنها در خلال دیگر مباحث بررسی شده است:

۱. سید فخرالدین طباطبایی، رساله علمی «بررسی انتقادی مبانی و پیامدهای فلسفی بازخوانی داوکینز از نظریه تکامل براساس حکمت اسلامی»، ۱۳۹۵؛
۲. همو، مقاله «توهم خدا یا توهم داوکینز»، ۱۳۹۳؛
۳. همو، مقاله «ساعت‌ساز نابینای داوکینز از نگاه فلسفه اسلامی»، ۱۳۹۶؛
۴. علیرضا فرخی بالاجاده، مقاله «بررسی استدلال سادگی ریچارد داوکینز درباره پیدایش جهان با تکیه بر آرای کیث وارد»، ۱۳۸۹؛

۵. همو، مقاله «بررسی استدلال‌های ماتریالیستی ریچارد داوکینز درباره خدا و تکامل»، ۱۳۹۱؛
 ۶. علی‌اصغر مروت، مقاله «ارزیابی دیدگاه‌های الحادی ریچارد داوکینز در کتاب پندار خدا»، ۱۳۹۶.
- نگارنده در مقاله دیگری بنیاد نظری دیدگاه وی را که خوانش الحادی از دیدگاه تکامل زیستی است، بررسی کرده و اکنون بر آن است، تا با روش اسنادی - تحلیلی انتقادات و ایرادات او در رابطه با خدا و خداباوری را به داوری بنشیند و با افزودن پاسخ‌های جدید بر داده‌های پیشین به توسعه

1. New Atheism.
2. Modern Atheism.
3. Clinton Richard Dawkins (1941).

معرفتی در این حوزه بپردازد. گفتنی است داوکینز خداباوری و تبیین خدامحورانه حیات را نگرشی انحرافی و دچار نارسایی‌ها و مشکلاتی می‌داند که با استمداد از عنایات الهی در ادامه به بیان، نقد و ارزیابی آنها خواهیم پرداخت.

یکم. ابتدا بر رخنه‌های دانش

داوکینز باور به خدا را واکنشی در برابر شکاف‌های موجود در دانش تجربی و نوعی استفاده نادرست از آن قلمداد کرده و می‌نویسد:

خلقت‌گرایان مشتاقانه در پی یافتن شکافی در معرفت یا فهم کنونی ما هستند؛ اگر شکاف ظاهری بیابند، فرض می‌کنند که ناگزیر خدا باید آن را پر کند. (داوکینز، بی‌تا: ۱۰۱) این در حالی است که به تدریج این شکاف‌ها پر شده و خدا را به عقب‌نشینی وامی‌دارد، تاجایی که چه‌بسا دیگر کاری و جایگاهی برای او باقی نماند. (همان)

نقد

اشکال یادشده مبتنی بر خطاها و حاوی مغالطات مختلفی است که شماری از آنها را به اختصار بررسی خواهیم کرد. به‌طور اجمالی باید گفت، خداگرایی بر مبانی معرفتی و براهین استواری قائم است (بنگرید: جوادی آملی، ۱۳۹۰؛ نیز: حسین‌زاده، ۱۳۷۶) و به‌طور کلی مبتنی بر هیچ رخنه علمی و معرفتی نیست. توضیح مطلب نیازمند مقدماتی به شرح زیر است:

۱. نفی خدای رخنه‌پوش از سوی الهیدانان: ابتدا باید دید منظور از رخنه‌های دانش چیست؟ به‌طور ظاهری مراد از آن کاستی‌های فعلی و در حال حاضر دانش تجربی است؛ کاستی‌هایی که امید می‌رود با رشد پیوسته علم، به تدریج مرتفع گردیده و با رشد روزافزون معرفت علمی، رازهای بیشتری از پدیده‌های طبیعی و مناسبات آنها مکشوف گردد. اگر مراد چنین باشد، باید گفت بسیاری از خداباوران از تکیه بر خدای رخنه‌پوش پرهیز داده‌اند، برای مثال استاد مطهری در این باره تأکید می‌کند که جایگاه خدا در هستی و مقام الوهیت در عالم وجود این نیست که ببینیم در میان آثار و معلولات کدامین اثر علت و سببش بر ما مجهول است و آنگاه بگوییم این کار خداست؛ یعنی خدا را در میان مجهولات خود جستجو کنیم. در این صورت هر چه بر معلومات ما افزوده گردد و مجهولاتمان کاستی یابد، منطقه خدانشناسی ما محدودتر می‌گردد، تا جایی که اگر فرض کنیم، روزی تمام مجهولات بشر حل شود، دیگر جایی برای خدا و خدانشناسی باقی نمی‌ماند. (مطهری، ۱۳۷۶: ۱ / ۴۸۳) ایشان همچون دیگر حکیمان الهی، الفبای خدانشناسی را این می‌داند که همه اشیا بدون استثنا مظهر قدرت،

علم، حکمت، اراده و مشیت اویند و آیت، حکایت کمال و جمال و جلال او می‌باشند و دراین‌جهت فرقی میان پدیده‌های معلوم‌العلّه و مجهول‌العلّه نیست. جهان با همه نظامات و علل و اسباب خود همگی قائم به ذات اوست. (همان) در جهان غرب نیز اندیشمندانی مانند: ریچارد سوینبرن، آلیستر مک‌گراث با الهیات مبتنی بر رخنه‌ها مخالفت کرده‌اند. (See: McGrath, 2007: 31)

۲. **مغالطه تعمیم:** چه‌بسا برخی از خداباوران، مانند ویلیام پیلی از طریق مجهولات و رخنه‌های علمی بر وجود خدا استدلال کرده باشند که در این صورت اشکال داوکینز بر آنان وارد است؛ اما این به‌معنای ابتدای خداباوری بر رخنه‌های علمی نیست و ادعای داوکینز از این جهت دارای مغالطه تعمیم است.

۳. **خلط سطوح معرفت:** اگر مراد از رخنه‌های دانش، محدودیت‌های اساسی دانش تجربی است؛ محدودیت‌هایی که نظام مفهومی و روش‌شناختی علم مدرن بر آن تحمیل کرده و مانع نفوذ آن در قلمرو فراتجربی می‌شود؛ باید گفت نقصان دانش تجربی دراین‌زمینه و تغذیه عقاید دینی از دیگر مجاری و منابع معرفتی به‌معنای ابتدای خداباوری بر خلا معرفت نیست. به عبارت دیگر اعتقاد به خدا، خود نوعی معرفت است که افزون بر بنیاد فطری و درون‌نهادی آن متکی به معرفت فلسفی و عقلانی بشر است که تبیین فراتجربی و فراطبیعی جهان را بر عهده دارد، این کجا و ابتدا بر رخنه‌های معرفتی کجا!

پندار داوکینز در این عرصه ناشی از چند مغالطه است، از جمله یکی مغالطه بین دو سطح تبیین و دیگری، علت‌پنداری آنچه به‌طور واقعی علت نیست. اشتباه بزرگ داوکینز ناشی از تجربه‌گرایی افراطی و انتظار بیش‌ازحد از دانش تجربی است. این مسئله او را گرفتار نوعی مغالطه تعمیم کرده و باعث شده است که هرگونه استناد به دیگر منابع معرفتی را به‌مثابه استناد به خدای رخنه‌پوش^۱ قلمداد کند؛ چنان‌که نیکلاس رشر دراین‌باره می‌گوید:

باید توجه داشت که معرفت علمی، یکی از انواع معرفت است. ارزش معرفتی علم، گرچه از اهمیت بالایی برخوردار است؛ اما انحصاری نیست. ما هراندازه دانش‌هایی چون: فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و روان‌شناسی را توسعه دهیم، باز با مسائلی درباره انسان و شئون او روبرو هستیم که پیچیده‌تر از آنند که با ابزارهای علمی قابل حل باشند. این نه از آن‌رو است که علم در گستره خود ناتوان است؛ بلکه ازاین‌رو است که این مسائل اساساً از قلمرو علم بیرونند. (Nicholas Rescher, 1984: 210)

1. God of the gaps.

دوم. پیچیدگی و کاهش احتمال

داوکینز در فصل چهارم کتاب *پند/ر خدا*^۱ به بوئینگ ۷۴۷ فرد هویل، اشاره می‌کند که گفته است:

احتمال ایجاد [تصادفی] حیات بر زمین، بیش از این احتمال نیست که تندبادی بر یک انبار اوراقی بوزد و از آن قراضه‌ها یک بوئینگ ۷۴۷ بسازد!

او از این مثال استفاده می‌کند، تا روشن کند که تبیین پیچیدگی‌های جهان از طریق خدا مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا همین مسئله در مورد خدا مطرح می‌شود و بی‌پاسخ می‌ماند. به عبارت دیگر خدا، مانند سازنده آن بوئینگ است که چگونگی پیدایش او ساده‌تر از پیدایش تصادفی آن بوئینگ نیست. از این رو می‌گوید اگر کسی به‌عنوان خدا با آن همه قدرت و دانایی وجود داشته باشد، باید بی‌نهایت پیچیده^۲ و انداموار باشد؛ (Dawkins, 1996: 316) به‌ویژه آنکه او مبدع هستی است و هرگاه چیزی، چیز دیگری را طراحی و ابداع کند، دست‌کم باید به‌اندازه محصول خود پیچیدگی و اطلاعات داشته باشد. از دیگر سو بین پیچیدگی و اطلاعات با احتمال وجود، نسبت معکوس است، یعنی هر اندازه چیزی پیچیده‌تر باشد، احتمال وجود آن کمتر است. پس با اطمینان می‌توان گفت که خدایی وجود ندارد؛ زیرا خدا پیچیده‌ترین حقیقت تصورپذیر است و پیچیده‌ترین بودن با نامحتمل‌ترین بودن مساوی است.

داوکینز این مسئله را برهانی بسیار جدی علیه وجود خدا انگاشته و اظهار می‌دارد که همچنان منتظریم، تا الهیدانی سر رسد و این اشکال را پاسخ گوید؛ اما به‌رغم فرصت‌ها و دعوت‌های فراوان تاکنون کسی پا پیش نگذاشته است. (داوکینز، بی‌تا: ص ۱۲۸) او سخن دانیل دنت^۳ در این زمینه را نقل کرده و تأیید می‌کند که این استدلال «تکذیبی شکننده و نابودگر» است. (همان)

نقد

به‌رغم رجزخوانی‌های تبلیغاتی داوکینز، مسئله نه شکننده است و نه الهیدانان در برابر آن دم فروبسته‌اند؛ قرن‌ها است حکیمان الهی مسائلی بسیار پیچیده‌تر و ژرف‌تر از این را حل نموده‌اند و چنین مسئله‌ای سطحی‌تر و ساده‌تر از آن است که داوکینز می‌پندارد. البته آنچه دشوار می‌نماید، فهم پاسخ‌ها و تحلیلات فیلسوفان الهی است که در تور تنگ دست‌گام معرفتی تجربه‌گرایانه داوکینز نمی‌افتد و تجربه بسندگی افراطی و تهی‌مایگی فلسفی امثال او مانع فهم و درک آن است. به هر روی پاره‌ای از آنچه در نقد این اشکال می‌توان گفت به شرح زیر است:

1. The God Delusion.
2. Complex.
3. Daniel Dennett.

۱. **حصر پیچیدگی در مادیات:** در رابطه با پیچیده‌انگاری خدا، ابتدا این سوال رخ می‌نماید که مراد از پیچیدگی چیست؟ داوکینز در کتاب «ساعت‌ساز کور» می‌گوید، امری پیچیده است که دارای اجزایی باشد و آن اجزا به‌گونه‌ای در کنار هم سازمان یافته باشند، به‌طوری‌که احتمال سازمان یافتن آنها تنها به‌واسطه شانس بسیار کم باشد. این در حالی است که خداوند حقیقتی فرامادی است، نه مادی و اصلاً اجزا ندارد. در واقع پیچیدگی و اندام‌وارگی تنها در مادیات معنا دارد و کاربست این تعبیر در حقایق فرامادی، به‌ویژه خداوند که «بسیط علی‌الاطلاق» است، کاملاً نابجا و ناسخته است. گفتنی است براساس قاعده علیت، خداوند باید به نحو اعلی و اتم واجد همه کمالاتی باشد که به مخلوقات اضافه می‌کند، از جمله شعور و آگاهی است که دارا بودن آن و دیگر کمالات برای خداوند سبحان در جای خود اثبات شده است.

۲. **گزافه‌گویی نسبت پیچیدگی و کاهش احتمال:** مدعای داوکینز مبنی بر نسبت معکوس بین پیچیدگی و اطلاعات و احتمال وجود، نه قاعده‌ای فلسفی است، نه علمی و بر فرض پذیرش تنها در گستره پدیده‌های مادی کاربرد دارد؛ چنان‌که مک‌گراث در این باره می‌گوید:

چرا هر چیزی که پیچیده است باید نامحتمل باشد؟ اگر چنین باشد باید این نظریه که همه چیز بسیار پیچیده‌تر از نظریه‌های کوچک‌تر است از همان آغاز نامحتمل تلقی شود. در نظریه فرگشتی داوکینز نیز با اینکه به‌وجود آمدن انسان، بسیار بسیار نامحتمل به‌شمار آمده، انسان به ورطه هستی گام نهاده و هم‌اکنون در حال زیستن است. او همچنین یادآور می‌شود که استبعاد داشتن چیزی برابر با موجود نبودن آن نیست. به‌همین سبب باید پرسش از محتمل بودن خدا را کنار بگذاریم و از بودن یا نبودن بالفعل خدا سخن بگوییم. (McGrath, 2007: 28)

۳. **نسبت کمال وجودی و بساطت:** به لحاظ فلسفی قضیه کاملاً برخلاف پندار داوکینز است. در فلسفه صدرایی به‌خوبی روشن شده است که هراندازه موجودی در سلسله مراتب هستی کامل‌تر باشد از بساطت بیشتری برخوردار بوده، مقید به شرایط کمتر و به حقیقت هستی نزدیک‌تر و امکان و احتمال تحقق آن بیشتر است، تا آنجا که بسیط علی‌الاطلاق وجود محض و عین هستی است. چنین حقیقتی مشروط به هیچ شرطی نبوده، واجب‌الوجود و قطعی‌التحقق است و دیگر موجودات همه هستی خود را وامدار اویند. (بنگرید: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱ م: ۶ / ۱۹ - ۱۱ و ۱۰۰؛ نیز: طباطبایی، ۱۴۱۶ ق: مرحله ۱۲، فصل ۴) تبیین این مسئله نیازمند مقدماتی است، از جمله اینکه:

الف) حقیقت وجود - که عین موجودیت است - در ذات خود مقید مشروط به هیچ قید و شرطی نیست؛

به عبارت دیگر هستی از آن رو که هستی است، موجود است، نه به ملاک دیگر و نه به فرض وجود شیئی دیگر. (ب) کمال، شدت، عظمت، استغنا، جلال، بزرگی، فعلیت و نامحدودی همه اموری وجودی‌اند و حقیقتی جز وجود ندارند. بنابراین حقیقت هستی در ذات خود مساوی با اطلاق، نامحدودی، ضرورت، عظمت، شدت و فعلیت است. در مقابل نقص، تقید، فقر، ضعف، امکان، کوچکی، محدودیت و تعیین همه از سنخ اعدام و نیستی‌هایند.

(ج) هستی از آن رو که هستی است، عدم را نمی‌پذیرد؛ چنان که معدوم از آن رو که معدوم است، وجود را نمی‌پذیرد. بنابراین معدوم شدن موجود، واقعیتی جز محدودیت موجودات خاص ندارد.

(د) راه یافتن عدم و شئون آن همه ناشی از معلولیت است، پس اگر موجودی معلول شد و در مرتبه متأخر از علت خود قرار گرفت، طبعاً دارای مرتبه‌ای از نقص، ضعف و محدودیت است؛ زیرا همان‌طور که در جای خود مبرهن است، (بنگرید: شاکرین، ۱۳۸۵: ۱۶۲ - ۱۶۵) معلول عین ربط و تعلق به علت هستی‌بخش خویش است و چیزی که هویتی جز تعلق، اضافه و نسبت با ماورای خویش ندارد، طبعاً نمی‌تواند در رتبه علت و مقدم بر خود باشد. بنابراین معلولیت مساوی با ضعف، نقص و تأخر است.

به تعبیر استاد مطهری معلولیت و مفاض بودن، عین تأخر از علت و عین نقص، ضعف و محدودیت است. (بنگرید: طباطبایی و مطهری، ۱۳۷۴: ۵ / ۱۲۲ - ۱۲۳؛ نیز: مطهری، ۱۳۶۱ الف: ۲ / ۱۲۵ - ۱۵۳) او در این باره می‌نویسد:

... پس حقیقت هستی از آن جهت که حقیقت هستی است، ایجاب می‌کند استقلال، غنا، بی‌نیازی و عدم وابستگی به غیر خود را و هم ایجاب می‌کند اطلاق، رهایی و لامحدودیت را، یعنی ایجاب می‌کند که به هیچ وجه، عدم و سلب در او راه نداشته باشد. نیاز، فقر، وابستگی و همچنین محدودیت و توأم با نیستی بودن از اعتباری دیگر غیر از صرافت هستی ناشی می‌شود. ناشی از تأخر و معلولیت است، یعنی هستی از آن جهت که هستی است، قطع نظر از هر اعتبار دیگر استغنا و استقلال از علت را ایجاب می‌کند؛ اما نیازمندی به علت و به عبارت دیگر اینکه هستی در مرحله و مرتبه‌ای نیازمند به علت باشد ناشی از آن می‌شود که عین حقیقت هستی نباشد، تا از ذات حق به صورت یک فیض صدور یابد. لازمه فیض بودن، تأخر و نیازمندی است؛ بلکه به حقیقت چیزی جز آن نیست. (مطهری، ۱۳۶۱ ب: ۵۷)

بنابراین به نظر می‌رسد، پنداشت نسبت معکوس بین درجات کمال و میزان احتمال وجود، ناشی از نوعی تفکر نیست‌انگارانه می‌باشد، یعنی اصل را بر عدم گذاشتن است. این اصل در علوم وضعی و اعتباری، مانند حقوق کیفری کاربرد دارد؛ ولی در هستی‌شناسی نادرست است.

۴. **مغالطه مصادره به مطلوب:** پلانتینگا نیز بر آن است که استدلال‌های داوکینز مبتنی بر طبیعت‌گرایی، ماتریالیسم و فیزیکالیسم بوده و این مسئله موجب خارج شدن از منطق بحث و گرفتار شدن در دام مغالطه مصادره به مطلوب است؛ از این رو است که می‌گوید هرچه میزان اطلاعات و آگاهی موجودی بیشتر باشد، امکان وجود آن کمتر می‌شود؛ زیرا وقتی فرض کنیم آخرین ذرات جهان، ذرات بنیادی مادی هستند، توجیه وجود موجودی که به همه‌چیز آگاه است صرفاً براساس علل مادی بسیار ناممکن می‌شود. این در حالی است که نمی‌توان با فرض ماتریالیسم، خداآوری را نفی کرد. براساس الهیات کلاسیک، خداوند واجب‌الوجود است و در تمامی جهان‌های ممکن حضور دارد که در این صورت احتمال وجود خدا یک و احتمال عدم وجود آن صفر است. بنابراین وقتی داوکینز می‌گوید که وجود خدا احتمالی ندارد، باید استدلالی ارائه کند مبنی بر اینکه موجودی واجب‌الوجود با ویژگی‌های خداوند وجود ندارد؛ گویا اصلاً داوکینز نمی‌داند که می‌بایست چنین استدلالی ارائه کند. (Plantinga, 2011: 56 – 57)

سوم. تبیین ناپذیری

داوکینز تبیین خدابنیادی جهان و حیات را گرفتار بن‌بستی گشایش ناپذیر می‌انگارد؛ زیرا به محض استناد همه‌چیز به خدا سوالی رخ می‌نماید که خدا چرا وجود دارد؟ چه کسی او را آفریده است؟ (داوکینز، بی تا: ۹۷) پرسشی که به گمان داوکینز در نگره توحیدی پاسخی ندارد. این اشکال پیش‌تر نیز از سوی اندیشمندان غربی، حتی متفکر خداآوری مانند کانت، مطرح شده بود؛ کسانی چون هربرت اسپنسر، برتراند راسل، ژان پل سارتر، جان هاسپرز و ... نیز باورداشت خدا به مثابه مبدأ و علت نخستین را نقض قاعده علیت پنداشته‌اند. (Hospers, 1470: 431)

نقد

۱. **ابتنا بر وجودانگاری وجه حاجت به علت:** حل اشکال یادشده در گرو توجه دقیق و ژرف به مسئله راز نیاز به علت و تبیین است. در اینکه چرا و چه‌سان چیزی در وجود خود نیازمند علت است، چهار دیدگاه عمده رخ نموده است: انگاره وجود، حدوث زمانی، امکان ماهوی و امکان وجودی. اشکال یادشده تنها زمانی راست می‌آید که وجه حاجت به علت را گزینه نخست، (وجود) بدانیم. براساس این پنداره وجود مساوی با معلولیت و وابستگی است: بی شک هر آنچه موجود است، نیازمند علت و تبیین می‌باشد و هیچ موجود نامعلولی ممکن نخواهد بود؛ اما این انگاره گزینه‌ای نادرست و آسیب‌مند است. برخی از ایرادات وارد بر آن عبارت است از:

الف) وابستگی هستی به نیستی: اگر وجود از آن رو که وجود دارد ملاک نیاز و افتقار باشد، لازمه

آن تعلق و وابستگی وجود به غیر وجود است، درحالی که غیر از وجود عدم و عدمی است و به عبارت دیگر؛ چیزی نیست که طرف تعلق وجود و تأمین کننده نیاز آن باشد؛ چنان که شهید مطهری در این باره می نویسد:

... حقیقت هستی که در عین دارا بودن مراتب و مظاهر مختلف، یک حقیقت بیش نیست هرگز ایجاب نمی کند افتقار به شیئی دیگر را؛ زیرا معنای احتیاج و افتقار در هستی ... این است که هستی عین احتیاج و افتقار باشد، و اگر حقیقت هستی عین احتیاج و افتقار باشد لازم می آید تعلق و وابستگی داشته باشد به حقیقتی دیگر غیر خود و حال آن که برای هستی غیر و ماورائی تصور ندارد. غیرهستی، نیستی است و ماهیت است که آن نیز علی الفرض «اعتباری» است و برادر نیستی. (مطهری، ۱۳۶۱ ب: ۵۷)

ب) استحاله گیری وجود: لازمه وابستگی وجود به نیستی، عدم امکان تحقق وجود است؛ زیرا نیستی و فقدان هیچ بهره ای از کمال و توانایی ندارد، تا برآورنده حاجت وجود باشد. به ناچار بنا بر فرض یادشده، وجود حاجت مندی بدون پشتوانه و تأمین کننده است، و هرگز مجال تحقق نخواهد داشت که در این صورت هیچ چیز نباید پدید می آمد.

ج) تسلسل علل هستی بخش: اگر وجود از آن رو که وجود دارد نیازمند علت، یعنی مساوی با افتقار و معلولیت باشد، آشکارا مستلزم تسلسل در علل هستی بخش است؛ چراکه براساس این پنداره هر چیزی معلول علتی و رای خویش است و هیچ علت نامعلولی در رأس سلسله علل وجود نتواند داشت. از دیگر سو، تسلسل علل هستی بخش محال است (بنگرید: شاکرین، ۱۳۸۵: ۱۷۵ - ۱۸۱) و هرآنچه مستلزم محالی شود خود باطل و محال می باشد.

بنا بر آنچه گذشت، پنداره وجودانگاری وجه حاجت به علت، باطل است و با ابطال آن اشکال داوکینز از اساس رخت می بندد و از این جهت دیگر فرقی ندارد که کسی وجه حاجت به علت را حدوث، یا امکان ذاتی، و یا امکان وجودی بداند. از طرف دیگر اندیشمندان مسلمان با استناد به دلایل ژرف فلسفی، ثابت می کنند که خداوند واجب الوجود بالذات است و در او ملاک معلولیت وجود ندارد، تا گفته شود که چه کسی او را به وجود آورده است. (بنگرید: شاکرین، ۱۳۸۹: ۵۵)

۲. تبیین پذیری وجود خدا: در رابطه با مسئله تبیین باید دید «چرایی» یا «تبیین طلبی» یک چیز دقیقاً دارای چه معنایی است. در پرتو این کاوش می توان دریافت که پرسش از چرایی خدا اساساً رواست یا ناروا؟ اگر نارواست به کدامین معنا؟ و در صورت روایی پاسخی آن چیست؟
به نظر می رسد حداقل چهار کاربرد برای کلمه «چرا» وجود دارد:

الف) جستجوی غایت: اگر پرسیده شود که چرا تا پاسی از شب بیدار مانده و به مطالعه می‌پردازی، در جواب گفته می‌شود: برای اینکه در امتحان موفق شوم. چنین پرسشی در مورد ذات حق تعالی وجود ندارد؛ زیرا نه او خود را به دست خود پدید آورده و نه دیگری، تا پرسیده شود که چرا چنین کرده است.

ب) لم اثبات: گاه چرایی در جستجوی علت علم و آگاهی به وجود یک چیز به کار می‌رود، برای مثال گفته می‌شود: «چرا الکترون وجود دارد؟» و منظور آن است شما چگونه دانستید که چیزی به نام الکترون هست. چنین سؤالی در مورد خدا رواست. همه ادله خداشناسی نیز در پی پاسخ به این پرسش‌اند و پاسخ‌های بسیاری در این باب رخ نموده که هیچ یک از اشکالات یادشده بر آن وارد نیست. در این باره می‌توان موجودات امکانی را مقدمه اثبات قرار داد، نیز می‌توان بدون تکیه به غیر خدا به اثبات وجود خدا پرداخت؛ چنان که در برهان صدیقین این گونه عمل شده است.

ج) لم ثبوت: گاه منظور از چرایی، علت تحقق و پدید آمدن یک چیز است. در این معنا اگر گفته شود: «چرا جهان وجود دارد؟» منظور آن است که علت هستی‌بخش و پدیدآورنده جهان چیست؟ برهان علت و معلول و برهان وجوب و امکان، براساس روایت اندیشمندان مسلمان در مقام پاسخ به این سؤال است و خدا را علت هستی‌بخش جهان معرفی می‌کند؛ اما آیا چنین پرسشی در مورد خداوند رواست؟ چنان که گفته شد، خدا واجب‌الوجود بالذات است و چنین سؤالی در مورد وی تناقض‌آمیز می‌باشد. بنابراین اگر کسی از علت وجود خدا بپرسد در واقع می‌پرسد، موجودی که نامعلول است علتش چیست؟

د) ملاک وجود: گاه مراد از چرایی و تبیین، معیار وجود شیئی است. به این معنا هم از چرایی وجود ممکنات می‌توان پرسید و هم از چرایی وجود خداوند؛ اما باید دانست که ملاک وجود همیشه بیرونی نیست؛ چنان که همواره ذاتی و درون‌نهاد نیز نتواند بود. در مورد ممکنات که وجود عین حقیقت و ذات آنها نیست و وجود عارض بر ماهیتشان می‌باشد، ملاک و مناط وجود آنها همان علت هستی‌بخش و ضرورت‌گیری آنهاست؛ اما در مورد خداوند که عین حقیقت هستی است و وجودش عین ذات اوست، هیچ‌گونه ملاک بیرونی تصورپذیر نیست. ملاک وجود او همان ضرورت ذاتی و صرافت هستی است. از همین رو گفته‌اند تبیین خداوند بالذات است و او دلیل بر ذات خویش است «یا من دلّ علی ذاته بذاته؛ ای آنکه خود راهنما به سوی خویشتن هستی!». (دعای صباح امیرالمؤمنین علیه السلام)

۳. کفایت تبیینی خداپاوری: برخلاف داو کینز، برخی از اندیشمندان مانند: کیث وارد، ریچارد سوئین برن و آلون پلانینگا، برآنند که نگاه خداپاورانه در تبیین قوانین بنیادین فیزیکی و فرآیند منسجم تکامل، ساده‌ترین و بهترین تبیین است. از دیدگاه ایشان وجود خداوند فرآیند تکامل و قوانین بنیادین طبیعت را در یک نظام جامع و جهان‌شمول، وحدت و انسجام می‌بخشد و از این رو کفایت

تبیینی برخوردار است، درحالی که دیدگاه تصادف‌گرایانه داوکینز فاقد کفایت تبیین است و از عهده تبیین جامع و دقیق قوانین بنیادین فیزیک و فرآیند تکامل بر نمی‌آید. (بنگرید: فرخی بالا‌جاده، ۱۳۸۹: ۱۵۴ - ۱۳۵؛ نیز: همو، ۱۳۹۱: ۱۲۸ - ۱۰۵)

چهارم. تعمیم‌پذیری بی‌نیازی از تبیین

داوکینز بر آن است که اگر وجودی مثل خدا را در مرتبه نخست مفروض و بی‌نیاز از تبیین بیان‌گاریم، همین مسئله را می‌توان در رابطه با پیدایش حیات نیز تعمیم داد؛ چنان که می‌نویسد:

اگر بتوان بدون هیچ توضیحی، وجود یک پیچیدگی سامان‌مند را مفروض انگاشت، به‌همین سادگی می‌توان وجود حیات را آن‌سان که می‌شناسیم، مسلم دانست.
(Dawkins, 1996: 316)

نقد

آنچه در پاسخ به پرسش‌های پیشین گفته شد، تا حدودی در پاسخ به این اشکال نیز کارآیی دارد. در عین حال برای روشن‌تر شدن مسئله نکاتی را یادآور می‌شود:

۱. **خطا در طرح مسئله:** داوکینز از ابتدا صورت مسئله را به نحو نادرستی طرح کرده است، درحالی که اولاً خداوند حقیقتی بسیط است و پیچیدگی و سامان‌مندی از ویژگی‌های امور مرکب و دارای اجزا است و کاربرد آن در رابطه با خدا بی‌معنا است. ثانیاً خداوند امر مفروض بدون توضیح نیست؛ بلکه حقیقتی ثابت‌شده و تبیین‌پذیر است.

۲. **مغالطه قیاس مع الفارق:** باور به تعمیم‌پذیری فرض وجود پیشین خدا به تبیین حیات زمینی، گرفتار مغالطات بسیاری از جمله مغالطه قیاس مع الفارق است. براساس ملاک‌های فلسفی در سراسر عالم و پدیده‌های آن از جمله حیات زمینی، ملاک‌های معلولیت آشکار است؛ اما در مورد خدای تعالی چنین شائبه‌ای وجود ندارد و براساس همان ملاک‌ها او نه تنها واجب‌الوجود؛ بلکه واجب‌الوجوب است. برای روشن‌تر شدن این مطلب ابتدا باید ملاک خودبسندگی و بی‌نیازی از علت را یافت و سپس دریافت که آن ملاک بر چه موجودی انطباق‌پذیر است.

شماری از ویژگی‌های واجب‌بالذات و علت نامعلول که در فلسفه به اثبات رسیده عبارت است از: ۱. صرافت وجود و پیراستگی از هر جنبه عدمی؛ ۲. داشتن هر کمال مفروضی به نحو اکمل، اعلی و اشرف؛ ۳. نازمان‌مندی و نامکان‌مندی؛ ۴. پیراستگی از ماهیت و دوگانگی وجود و ماهیت؛ ۵. یکتایی و همانندناپذیری؛ ۶. احدیت و بساطت مطلق؛ ۷. تغییرناپذیری. (بنگرید: شاکرین، ۱۳۸۵: ۱۹۷ - ۱۹۴)

ویژگی‌های یادشده بر هیچ‌یک از پدیده‌های طبیعی از جمله حیات و زیست‌مندان انطباق‌پذیر نیست. در نتیجه نمی‌توان خودسرانه و با نادیده‌انگاشتن معیارهای هستی‌شناختی، جهان یا پدیده‌های حیاتی آن را به‌جای خدا نشانده و خودبسندگی انگاشت.

پنجم. برون‌داد تکامل تدریجی

داو کینز هر موجود پیچیده‌ای را برون‌داد تکامل تدریجی و تغییرات حاصله در پیش‌گونه‌های ساده‌تر می‌داند. لاجرم خدا به فرض وجود، محصول فرایند تکامل طبیعی خواهد بود؛ چنان‌که می‌نویسد:

اگر برای جهان ما آفریدگاری باشد ... خود او باید محصول نهایی گونه‌ای از فرایند انباشتی یا محصول روایت دیگری از داروین‌یسم در عالمی دیگر باشد. (Dawkins, 2007: 156)

نقد

اشکال داو کینز مبنی بر اینکه اگر خدایی باشد، باید محصول فرایند تکامل تدریجی در عالمی دیگر باشد از جهاتی مخدوش است:

۱. **مغالطه پیچیده‌انگاری:** داو کینز بار دیگر خطا و مغالطه خود در رابطه با خدا را تکرار کرده و ذات الهی را امری مرکب و پیچیده تصور می‌کند؛ درحالی‌که معلوم می‌شود خدای متعال به‌طور موضوعی از بحث پیچیدگی و اندام‌وارگی خارج است.

۲. **مغالطه تعمیم:** اینکه هرگونه پیچیدگی در هر عالمی برآیند تکامل تدریجی است، پنداری سست و واهی است. چنین‌گمانی، نه از روند عقلی و فلسفی به‌دست آمده است، و نه روش تجربی آن را اثبات می‌کند. در نتیجه نه‌تنها تعمیم آن به عوالم فرامادی به لحاظ مبانی معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و هستی‌شناختی ناموجه است؛ بلکه تسری آن به همه پیچیدگی‌های جهان تجربی نیز فاقد پشتوانه علمی است؛ زیرا اصل تکامل تدریجی، نظریه‌ای زیست‌شناختی است و ناظر به دانش‌های پیش از آن چون فیزیک و شیمی نمی‌باشد؛ مگر آنکه داو کینز تعریف دیگری از اصل تکامل تدریجی ارائه کرده باشد، به‌گونه‌ای که شامل فیزیک و شیمی هم شود و مقبول جامعه علمی نیز بیفتد و با استانداردهای علمی سازگار باشد.

۳. **مغالطه فرض خلاف:** آنچه محصول تکامل تدریجی به هر شکل، ظرف و عالمی باشد، خدای اثبات‌شده در فلسفه و ادیان نیست. خداوندگار هستی دارای حقیقتی واجب بالذات است که سلسله‌جنبان همه ممکنات و نظامات حاکم بر آنها است و دیدگاه فرگشتی و تکامل تدریجی نیز اگر راست آید و در هر عالم و شکلی که صادق باشد، محصول اراده حکیمانه اوست.

نتیجه

برخلاف پنداشت داوکینز، نه تنها تبیین خدامحورانه حیات، نگرشی انحرافی مبتنی بر رخنه‌های علمی نبوده و از مشکل نارسایی در تبیین رنج نمی‌برد؛ بلکه بر مبانی قویم فلسفی استوار بوده و از کفایت تبیینی برخوردار بوده بهترین و تنهاراه تبیین جهان است؛ به طوری که این تبیین فراتر از تبیین‌های طبیعی می‌باشد. از طرف دیگر آنچه امثال داوکینز به گمان استدلال‌های علمی بر نفی خداپاوری از آن دم می‌زنند، چیزی جز انباشت پاره‌ای مغالطات و خطاهای منطقی و روشی نیست از قبیل: مغالطه تعمیم، خلط سطوح معرفت، خروج موضوعی از بحث، قیاس مع الفارق، تعمیم‌های ناروا، مصادره به مطلوب، گزاف‌پنداری و مغالطه پیش‌انگاشته‌های خلاف واقع. به یقین بازیابی و بازنمایی این مغالطات به خوبی از بنیان ضعیف فلسفی، منطقی و غیر علمی مدعیان پیشرانان الحاد جدید پرده بر می‌دارد.

منابع و مأخذ

۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، *تبیین براهین اثبات وجود خدا*، قم، مرکز نشر اسراء.
۲. حسین زاده، محمد، ۱۳۷۶، *فلسفه دین*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. داوکینز، ریچارد، *پندار خدا*، ترجمه: ا. فرزاد، در سایت: www.secularismforiran.com
۴. شاکرین، حمیدرضا و فاطمه شاکرین، ۱۳۸۹، «برهان علیت و شبهات فلسفه جدید غرب»، فصلنامه علمی - پژوهشی *قیسات*، ش ۵۵.
۵. شاکرین، حمیدرضا، ۱۳۸۵، *براهین اثبات وجود خدا در نقدی بر شبهات جان هاسپرز*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چ ۱.
۶. صدرالمتالهین، سید صدرالدین محمد الشیرازی (ملاصدرا)، ۱۹۸۱ م، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج ۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط الثالثه.
۷. طباطبایی سید فخرالدین، ۱۳۹۶، «ساعت ساز نابینای داوکینز از نگاه فلسفه اسلامی»، *حکمت اسلامی*، قم، مجمع عالی حکمت اسلامی، ش ۱۴، ص ۳۹-۳۵.
۸. طباطبایی، سید فخرالدین و یوسف دانشور نیلو، ۱۳۹۳، «توهم خدا یا توهم داوکینز»، *معرفت فلسفی*، سال دوازدهم، ش ۲، زمستان.
۹. طباطبایی، سید فخرالدین، ۱۳۹۵، *بررسی انتقادی مبانی و پیامدهای فلسفی بازخوانی داوکینز از*

نظریه تکامل بر اساس حکمت اسلامی، فصل ششم، رساله دکتری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.

۱۰. طباطبایی، محمد حسین، ۱۴۱۶ ق، *نهایه الحکمه*، مرحله دوازدهم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.

۱۱. طباطبایی، محمدحسین و مرتضی مطهری، ۱۳۷۴، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم، صدرا، چ ۴.

۱۲. فرخی بالاجاده، علیرضا و امیرعباس علیزمانی، ۱۳۹۱، «بررسی استدلال‌های ماتریالیستی ریچارد داوکینز درباره خدا و تکامل»، *جستارهای فلسفه دین*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۱۲۸ - ۱۰۵.

۱۳. فرخی بالاجاده، علیرضا، ۱۳۸۹، «بررسی استدلال سادگی ریچارد داوکینز درباره پیدایش جهان با تکیه بر آرای کیث وارد»، *پژوهش‌های فلسفی*، ش ۱۸، پاییز و زمستان، ص ۱۵۴ - ۱۳۵.

۱۴. مروت، علی اصغر، ۱۳۹۶، «ارزیابی دیدگاه‌های الحادی داوکینز در کتاب پندار خدا»، *پژوهشنامه فلسفه دین*، ش ۳۰، زمستان.

۱۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۱ الف، *شرح منظومه*، ج ۲، تهران، حکمت، چ ۱.

۱۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۱ ب، *علل گرایش به مادیگری*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۶، *مجموعه آثار*، ج ۱، قم و تهران، صدرا.

18. Dawkins, Richard, 1996, *The Blind Watchmaker*, New York, Norton publication.
19. Dawkins, Richard, 2007, *The God Delusion*, London, Transworld Publishers.
20. Hospers, Jhon, 1470, "An Introduction to Philosophical Analysis"; Second Edition, Routledge, and Degan Pavl LTD, London, E. C. 4.
21. McGrath, Alister E., and Joanna Collicutt McGrath, 2007, *The Dawkins Delusion? Atheist Fundamentalism and the Denial of the Divine*, The United States of America: Intervarsity Press.
22. Plantinga, Alvin, 2011, *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion and Naturalism*; Oxford: Oxford University Press. Rolston III, Holmes, *Science and Religion: A Critical Examination* (Philadelphia: Temple University Press, 1986).
23. Plantinga, Alvin, *The Dawkins Confusion; Naturalism; ad absurdum*; located at: <http://www.christianitytoday.com/bc/2007/002/1.21.html>.
24. Rescher, Nicholas, 1984, *The Limits of Science, Berkeley*, University of California Press.